پیش‌بینی پذیرش مبنای افلاطون‌گرائی نزد بشر

چیزی که می‌خواستم هفته قبل عرض کنم و یادم رفت، تتمه‌اش این بود: اگر نظر شریف‌تان باشد - نه از باب پیش‌گوئی، بلکه از باب پیش‌بینی معتضد و مستظهر به برهان و بلکه بالاتر از برهان؛ ارائه شهودی که بحث‌هایی است که در جلسات قبل عرض کردم - گفتم که در ذهن به این صورت است که افلاطون‌گرائی به زودی –نه یک روز و دو روز- مبنای واضح نزد کل بشر خواهد شد و اصالً مبانی دیگر، رنگ می‌بازد. گمان من به این صورت است. چرا؟ به‌خاطر این‌که بشر به مبادی آن قدرت پیدا کرده و ابزار آن را دارند. زمان‌هایی بوده که این‌ها بحث‌های فلسفی و متافیزیکی صرف بوده و بشر ابزار ارائه آن‌ها را نداشته. الآن با پیشرفت‌هایی که در ریاضیات و علوم بین رشته‌ای شده، بشر ابزاری دارد که آن را می‌تواند به جلوی چشم ها بیاورد. منظورم از چشم، چشم جسمانی نیست، منظورم چشم عقل است. همان چشمی که گودل گفت: «چشم ما عناصر ریاضی را می‌بیند، چه فرقی می‌کند با این‌که با چشممان مداد را می‌بینیم؟!». حرف بسیار درستی زد.

ابزارش هم الآن هست. در آن مقاله اندیشه، وقتی فرگه می‌خواست بگوید اندیشه، موجود عینی است، چه گفت؟ ظاهراً در پاورقی مقاله خودش گفته بود. آنجا گفت این اندیشه‌ای که من می‌گویم عینی است، یک سنگ معدنی را به شما نشان می‌دهم و می‌گویم رنگ این سنگ سیاه است، خصوصیاتش این‌ها است، اما من نمی‌توانم اندیشه را به شما نشان بدهم و مشکل کار ما فقط همین است. ولی به‌عنوان یک موجود عینی که اگر انسان هم نباشد، اندیشه هست. خُب یکی از مهم‌ترین مقالات قرن بیستم، مقاله او بود. پیش‌تر‌ها عرض کردم. ما آن را به‌خاطر اهمیتش مباحثه کردیم. بین راه قضایای کرونا آمد و تعطیل شد. نصف آن مانده است. ولی باز این‌ها برای آن زمان است. اشکالی که برای هوسرل بود را عرض کردم.

شاگرد: فرگه به هوسرل تذکر داد که منطق تو دارد روان‌شناسی‌گرائی با اصالت روان‌شناسی می‌شود، لذا در اندیشه او تغییری پیدا شد.

استاد: بله، منظرهای دارند که مکتوب هم هست؛ رفت‌وبرگشت آن‌ها مکتوب است. مکتوبات این چنینی خیلی خوب است؛ مثل مکاتباتی که بین علماء صورت گرفته است. هوسرل جلد اول کتابش را نوشته بود، دیگر جلد دوم را چاپ نکرد چون مبنای خودش عوض شد و این نبود جز این‌که آقای فرگه تنها یک برهان برای او نیاورد، بلکه - عقیده من این است - با رفت‌وبرگشت‌هایی که شد، چشم عقل هوسرل، مبنای افلاطون‌گرائی را دید و وقتی دید، دیگر تمام شد. همه تلاش ما در مباحثه همین بود که وقتی ما این ابزار را داریم، باید شناسایی کنیم. اگر این ابزار را به کار ببرید، به چشم نوع بشر از دبستان می‌توانید نشان بدهید و این چیز کمی نیست؛ وقتی از کودکی چشمش این عناصر را دید، دیگر تمام است. ولی خود فرگه –درست و غلطش را نمی‌دانم- با این خصوصیاتی که داشت، پایه‌ریزی او در منطق ریاضی درست نبود؛ سراغ قضایای شخصیه آمد و قضایای اتمی را بنای شخصیه گذاشت و این خیلی ناجور شد. صد سال است که این مشکلات پیش آمده، به‌خاطر همین کار او است. اگر همان چیزی که او به دنبالش بود –که قضایای ریاضی بود-، قضایای اتمی خودش را همه با همان ریخت ریاضی پایه‌ریزی کرده بود، منطق محمولات را روی

عناصر ریاضی پاک‌سازی کرده بود، به گمانم این مشکلات نبود. اینها حرف‌هایی است که به ذهن من طلبه بالا است ولی دردِ دل طلبگی است.

عرض من این بود: در قضیه فیزیکالیسم و اینکه فیزیکالیسم مقابل افلاطون‌گرائی است، عرض کردم رویکرد امروزه آنها که علوم شناختی است، خیلی خوب است؛ به‌خاطر اینکه تمام کوچه و پس‌کوچه‌های ساختار دماغ و مغز و روح را می‌روند. مثال آن را عرض کردم که مثل کسی است که انبردست و پیچ گوشتی را برمی‌دارد و رادیو را باز می‌کند تا کسی را که در رادیو حرف می‌زند پیدا کند. رویکرد، رویکرد خوبی است. چرا؟ چون خلاصه تمام کوچه و پس‌کوچه‌های رادیو را می‌رود، و مطمئن می‌شود کسی که حرف می‌زند، در آن نیست. آنجایی که سیر نهایی او است که به آنتن می‌رسد، وقتی آنتن و مودال آن را بررسی می‌کند، می‌بیند امواجی از بیرون می‌آید و آنها است که سبب می‌شود این دایفراگم رادیو هم ارتعاش پیدا کند و حرف بزند.

بازبینی #3
ایجاد شده 16 سپتامبر 2024 14:30:11 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 فوریه 2025 13:08:18 توسط ... .